

# ناسیونالیسم صربی و چالشهای آینده

■ نوشته مینا جعفری از دفتر مطالعات بین‌المللی وزارت ارشاد اسلامی

مستقل صربستان در شمال و دولت یونان در جنوب تشکیل گردید، دشمنی میان ملیتهای تحت سیطره امپراتوری عثمانی نیز خود را نمودار ساخت، خصوصیتی که نقطه اوج آن در اوایل قرن بیستم بر سر مقدونیه بود. ناتوانی امپراتوری هابسبورگ در برخورد با اقلیت‌های تحت سیطره خود، بخصوص صربها، عامل مهمی در ایجاد تنش فزاینده بین آن دولت و دولت نویای صربستان و یکی از موجبات بروز جنگ جهانی اول بود، جنگی که جرعه آن با قتل فردیناند ولیعهد اتریش به دست یک دانشجوی صرب در سارایوو زده شد.

در پایان جنگ جهانی اول، در دسامبر ۱۹۱۸، کشوری به نام یوگسلاوی، متشکل از پادشاهی صربستان، کروانها و اسلونی‌ها پا به عرصه وجود نهاد. این کشور سرزمینهای متعلق به امپراتوری اتریش - مجارستان سابق یعنی اسلونی، کرواسی، ویودینا، دالماسی و بوسنی - هرزگوین، همچنین پادشاهی‌های مونته‌نگرو و صربستان (از جمله مقدونیه و کوزوو) را در برمی گرفت.

در سال ۱۹۴۱، درگیر در جنگ جهانی دوم، یوگسلاوی مورد تهاجم دول محور واقع شد. این تهاجم با مقاومت شدید کشور روبرو و سپس با جنگ سخت داخلی همراه گردید. پس از پایان جنگ، حرکت مقاومت ملی (پارتیزانها) تحت رهبری ژوزف بروز تیتو به پیروزی رسید و جمهوری مردمی فدرال یوگسلاوی در ژانویه سال ۱۹۴۶ برپا شد.

طبق قانون اساسی سال ۱۹۷۴، یوگسلاوی شامل شش جمهوری بوسنی - هرزگوین، کرواسی، مقدونیه، مونته‌نگرو، اسلونی و صربستان (متشکل از دو استان خودمختار ویودینا و کوزوو) بود و بلگراد پایتخت فدرال آن به حساب می‌آمد.

در قانون اساسی یوگسلاوی سابق تصریح شده بود که ملت‌های تشکیل دهنده فدراسیون یوگسلاوی بعد از پایان جنگ جهانی دوم بنا به خواست و اراده خود این فدراسیون را تشکیل داده‌اند. به تعبیری، این بدان معنا بود که ملت‌ها آزادانه تصمیم به الحاق گرفته‌اند و حق جدایی دیگر مفهومی ندارد. با این حال، تغییرات شدید سیاسی که از سال ۱۹۸۹ به بعد روی داد موجب فروپاشی کامل این فدراسیون و بروز درگیری‌ها و برخوردهای قومی خشونت‌بار بسیاری شد. رشد ملت‌گرایی صربی موجبات نارضایتی سایر

شبه جزیره بالکان در جنوب شرقی اروپا یکی از متنوع‌ترین ترکیبات نژادی، مذهبی و فرهنگی مناطق جهان را دارد و به خاطر وضع جغرافیایی‌اش، پیوسته مورد هجوم اقوامی که در آسیای صغیر و اروپا زندگی کرده‌اند، واقع شده است. عمده‌ترین گروه قومی در این ناحیه اسلاوها هستند: مردمانی هندواروپایی متعلق به نواحی مرکزی اروپا که از قرن ششم به بعد به این منطقه مهاجرت کرده‌اند. در قرن هفتم هجری بلغارها موفق شدند نخستین دولت بلغار را در بالکان تشکیل دهند و از قرن دهم به بعد گولی‌ها مهاجرت از شمال هند به این منطقه را آغاز کردند.

کروانها نیز دولت مستقل خود را در شمال شبه جزیره بالکان برپا کردند و این دولت تا اوایل قرن دوازدهم که سرزمینش به پادشاهی مجارستان و سپس به امپراتوری هابسبورگ ضمیمه شد، ادامه داشت. امپراتوری هابسبورگ شامل اسلونی، ویودینا (Vojvodina) و بعدها بوسنی و هرزگوین می‌شد. از میان اقوام ساکن شبه جزیره بالکان، صربها موفق شدند حکومت خود را بر بیشتر سرزمینهای این منطقه بگسترانند و با فتح اسکوپیه (Skopje) در سال ۱۲۸۲ توانستند تا مقدونیه پیشروی کنند.

در قرن چهاردهم، ترکهای عثمانی از راه مقدونیه به شبه جزیره بالکان حمله کردند و سرانجام موفق شدند در سال ۱۳۸۹ صربها را در کوزوو به شکست کامل کشانند و بخش اعظم شبه جزیره را به تصرف درآورند. در نتیجه این شکست، شمار زیادی از صربها از کوزوو فرار کردند و در نواحی مرزی امپراتوری هابسبورگ (ویودینای فعلی) مستقر شدند.

حکومت عثمانیها بر شبه جزیره حدود پنج قرن طول کشید. در اوایل قرن نوزدهم، امپراتوری فرتوت عثمانی از یک سو قدرتهای بزرگ جهانی را پیش روی خود داشت و از سوی دیگر از ضعف داخلی، انحطاط سیاسی و اقتصادی و فساد اداری و نظامی رنج می‌برد؛ و اینها نشانه‌هایی از این واقعیت بود که در جهان متحول آن زمان، امپراتوری ترکها دیگر محلی از اعراب نخواهد داشت.

همزمان با تضعیف عثمانیها و در راستای منافع قدرتهای بزرگ بویژه روسیه و امپراتوری اتریش - مجارستان، ملت‌های شبه جزیره بالکان خود را از یوغ عثمانیها آزاد ساختند و به استقلال دست یافتند. به همین جهت با شروع عصر بیداری ملی بر ضد عثمانیها و تا سالهای میانی قرن نوزدهم که دولت

در خود جمهوری صربستان نیز، حزب کمونیست به رهبری اسلوبودان میلوشویچ بر موج احساسات ناسیونالیستی سوار شد و رهبری آن را به دست گرفت. این ادعا که اقلیت صرب در کوزوو مورد آزار آلبانیایی‌ها هستند، بهانه صربها و کلیسای ارتدوکس قرار گرفت تا وقایع کوزوو را به عنوان «نسل‌کشی» از صربها قلمداد کنند و احساسات ناسیونالیستی کورا را دامن زنند. افسوس که روشنفکران صربستان نیز درگیر این ماجرا شدند و خود نقش بارزی در شعله‌ور کردن این احساسات بازی کردند و باعث گشتند سیاست‌سازی چون اسلوبودان میلوشویچ از آن به نفع خود بهره گیرند. نقطه اوج این نقش را می‌توان در شکوایت زانویه سال ۱۹۸۶ «روشنفکران صربستان» درباره «نسل‌کشی» از صربهای کوزوو ملاحظه کرد. این شکوایت که امضای دویست نفر را داشت، از سوی روشنفکران برجسته بلغراد متشکل از نمایندگان سطوح بالای اجتماع و طبقه متوسط و کشیهای کلیسای ارتدوکس و افسران ارتش خطاب به مجالس ملی یوگسلاوی و صربستان صادر شده بود. در این شکوایت، برخی از مقامات متهم به خیانت به ملت در مسئله «نسل‌کشی» صربهای کوزوو شده بودند. در میان امضاکنندگان این نامه، نام چند تن از سردبیران و ناشران Praxis نشریه تیوریگ مارکسیستهای یوگسلاوی به چشم می‌خورد، مارکسیست‌هایی که یک شبه به ناسیونالیست‌های دو آتشه مبدل شده بودند. امضای این اشخاص در کنار امضای Dobrica Cosic رمان‌نویس صرب، نشانه آشکاری از این واقعیت بود که ناسیونالیسم صربی می‌رود تا یکسره به صورت ویژگی بارز تمایلات سیاسی روشنفکران صرب و قوم صرب درآید.

همراه با خیزش ناسیونالیسم صربی و قبضه شدن قدرت سیاسی توسط اسلوبودان میلوشویچ، وسایل ارتباط جمعی صربستان نیز بلندگویی شد برای دامن زدن بیشتر به این احساسات. با پیروزی حزب کمونیست سابق صربستان (که اکنون خود را حزب سوسیالیست صربستان می‌نامد) در انتخابات سال ۱۹۹۰ و انتخاب مجدد اسلوبودان میلوشویچ به ریاست جمهوری صربستان، این روند ادامه یافت و چنان که از وقایع سیاسی چهار سال اخیر برمی‌آید، ناسیونالیسم صربی درآینده نزدیک نیز میدان را خالی نمی‌کند و زمینه‌ساز برخوردها و خشونت‌های بیشتر خواهد شد.

### کوزوو و ناآرامی آلبانیایی‌ها

آلبانیایی‌های یوگسلاوی سابق بیش از دو میلیون نفرند که غالباً در کوزوو و برخی نیز عمدتاً به صورت جمعیت‌های متمرکز در مقدونیه غربی سکونت دارند. در کوزوو ۸۵٪ جمعیت و در مقدونیه غربی تقریباً ۲۰٪ جمعیت را آلبانیایی‌ها تشکیل می‌دهند.

سرزمین کوزوو که در طول قرن‌ها محل زندگی اقوام گوناگون بوده است، از دیدگاه احساسات ملی صربها و آلبانیایی‌ها اهمیت خاصی دارد و کانون برخوردها و ادعاهای ملت‌های مزبور بوده است. از نظر صربها، کوزوو قلب سرزمین پادشاهی در قرون وسطی و محل بزرگترین بناهای یادبود کلیسای ارتدوکس صربی است؛ در چشم آلبانیایی‌ها که غالباً مسلمانند، کوزوو سرزمینی است که رستاخیز ملی البانی از آنجا شروع شده و در نتیجه این رستاخیز بوده که آلبانیایی‌ها در قالب یک ملیت متشکل شده‌اند و از خطر تقسیم شدن بین صربستان و یونان در اواخر قرن نوزدهم مصون مانده‌اند. پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی در بالکان، دولت جدید البانی در سال ۱۹۱۲ با موافقت قدرتهای بزرگ آن زمان بخصوص دولت اتریش - مجارستان که گسترش قلمرو و قدرت گرفتن دولتهای دیگر در حوزه بالکان و بویژه صربستان را تهدیدی برای خود تلقی می‌کرد، تشکیل شد. اما این دولت همه سرزمینهای آلبانیایی‌نشین را در برنگرفت و اقلیتی از آلبانیایی‌ها در سرزمینهای دیگر و عمدتاً در کوزوو باقی ماندند.

با پایان یافتن سالهای پرآشوب پس از جنگ جهانی اول، دولت جدید

ملیتهای ساکن یوگسلاوی سابق را فراهم ساخت و بحرانهای سیاسی و اقتصادی، این ناراضی‌ها را تشدید کرد. در نتیجه، نیروهایی که طالب جدایی از یوگسلاوی و استقلال جمهوری‌های تشکیل دهنده آن بودند به طور روزافزون قدرتمند شدند و ملت‌گرایی به ویژگی بارز سیاسی این جمهوری‌ها مبدل شد. در کرواسی، حزب ناسیونالیست کرواسی در انتخابات به پیروزی رسید و در ۲۳ دسامبر ۱۹۹۰ در اسلونی مراجعه به آراء عمومی در مورد ماندن در چارچوب یوگسلاوی یا اعلام استقلال صورت گرفت که اکثریت قریب به اتفاق مردم به نفع استقلال رأی دادند و از آن زمان معلوم شد که دیگر کشوری با این ترکیب پایدار نخواهد ماند.

### زمینه ناسیونالیسم صربی و آثار آن بر سایر اقوام اسلاو

ملت‌گرایی صربی ریشه در تاریخ و گذشته این قوم دارد. صربها پنج قرن پس از استقرار در شبه جزیره بالکان، حکومت مستقل خود را تشکیل دادند و این حکومت که مقر آن در سرزمین کوزوو بود در قرن چهاردهم به نقطه اوج قدرت خود رسید. از سالهای میانی قرن پانزدهم تا اوایل قرن نوزدهم، صربستان بوسیله عثمانیها اشغال شده بود و شمار زیادی از صربها به طرف شمال (سرزمین ویودینا) که بعدها بخشی از پادشاهی مجار در امپراتوری هابسبورگ شد مهاجرت کردند تا زیر سلطه عثمانی‌ها قرار نگیرند. در این دوران، صربها به علت داشتن روحیه جنگجویی و تسلیم‌ناپذیری، به عاملی در جهت مقاومت دولتهای اروپایی آن زمان در برابر عثمانی تبدیل شده بودند و از سوی دول اروپایی به صورت سدی در مقابل نفوذ عثمانی مورد استفاده قرار می‌گرفتند. دولت اتریش زمانی که خطر عثمانی‌ها نزدیک می‌شد، آبادی‌هایی در برگیرنده خانواده‌های داوطلب صرب در طول مرز با عثمانی ایجاد کرد و با آنها رفتاری درخور شهروندان آزاد در پیش گرفت تا صربهای بیشتری را تشویق به مهاجرت به این مناطق کند. بعدها دولت جمهوری ونیز هم از این روش اتریشی‌ها تقلید کرد و برای حفظ مرزهای خود در کنار دریای آدریاتیک دهکده‌های صرب‌نشین به وجود آورد. این سیاستها موجب شد که در برخی مناطق جمعیت صربها بر جمعیت بومی نیز فزونی گیرد. همچنین، با وقوع جنگهای پیاپی میان امپراتوریهای اتریش و عثمانی و دست به دست شدن سرزمین‌ها، صربها به علت هراسی که از انتقامجویی عثمانیها داشتند ناچار می‌شدند محل زندگی خود را ترک کنند و به نقاط دیگر پناه ببرند و بدین ترتیب جاهانی زیادی صورت می‌گرفت.

داشتن تجربه استقلال و همچنین برخوردار بودن از یک میراث مبارزاتی در برابر عثمانیها و نیز وجود این واقعیت که صربها بزرگترین گروه قومی در بالکان هستند، باعث شد که صربها خود را برتر از دیگر اقوام اسلاو ساکن شبه جزیره بدانند. پس از جنگ جهانی دوم، تلاشهای فراوانی بویژه از طرف کرواتها صورت گرفت تا سلطه صربها بر دستگاه اداری و نظامی یوگسلاوی محدود شود. این تلاشها مشخصاً پس از برکناری الکساندر رانکویچ، معاون رئیس‌جمهور یوگسلاوی که در عین حال ریاست پلیس امنیتی کشور را به عهده داشت و یک صرب افراطی به حساب می‌آمد، نتیجه داد. در سال ۱۹۷۴، قانون اساسی جدید یوگسلاوی به تصویب رسید و آن کشور را واقعا به یک فدراسیون تبدیل کرد. ولی در سالهای ۱۹۸۸ و ۱۹۸۹ و بخصوص در پی ناآرامی آلبانیایی‌های کوزوو، صربها نسبت به اختیاراتی که برای استانهای خودمختار در قانون اساسی پیش‌بینی کرده بود، اعتراض کردند. رهبری اتحادیه کمونیستهای صربستان با تکیه بر احساسات جوشان قوم‌گرایانه، خواستار اعاده کنترل دولت مرکزی بر ایالات خودمختار و حتی مونت‌نگرو شد و به دنبال آن تظاهرات گسترده‌ای در سراسر صربستان و در بخشهای دیگری از یوگسلاوی در حمایت از این خواسته برپا گردید. در نتیجه این فشارها، بسیاری از اعضای رهبری حزب در مونت‌نگرو و استانهای خودمختار که با این خواسته‌ها مخالف بودند، کنار گذاشته شدند.

یوگسلاوی کوشید مهاجران صرب را در سرزمینهای به دست آمده مستقر سازد و آنها را به صورت گروه اکثریت در این نواحی درآورد. این کار عمدتاً با کمک صربهایی که در جنگ آوازهٔ بیرحمی و سنگدلی داشتند صورت گرفت. درگیر و در جنگ بین آلبانیایی‌ها و ارتش صربستان در زمستان ۱۹۱۵، صربها راه خود را تا کوهستانهای کورفو در آلبانی گشودند و نیروی شبه نظامی صرب (چتیک) به وجود آمد تا سرزمینهای به دست آمده را حفظ کند. عدم ثبات در خود آلبانی نیز موجب شد که برخورد های مرزی تا سال ۱۹۲۹ به طول انجامد.

در سالهای بین دو جنگ، در حدود چهل هزار دهقان ارتدوکس که عمدتاً صرب و مونته‌نگروی بودند به کوزوو کوچیدند و تقریباً نیم میلیون نفر آلبانیایی مجبور به ترک آن سرزمین شدند. به مهاجران تازه بهترین زمینها داده شد و این امر موجب به وجود آمدن دو جامعه مستقل و مجزا از هم در سرزمین کوزوو گردید: مهاجران صرب که ثروتی تازه به دست آورده بودند، و جامعه آلبانیایی که هر روز فقیرتر و فقیرتر می شد. به همین دلیل آلبانیایی‌ها همواره صربها را متجاوز می شناختند.

پس از پایان جنگ جهانی دوم که یوگسلاوی از هم پاشید، پادشاهی دست نشاندهٔ ایتالیا در آلبانی موفق به گرفتن بسیاری از سرزمینهای آلبانیایی نشین از حکومت یوگسلاوی اول شد؛ ولی دیری نگذشت که با تشکیل دولت یوگسلاوی بعد از جنگ، این سرزمینها بار دیگر به یوگسلاوی ملحق گردید. سالهای پس از جنگ، شاهد بهبود عمده ای در وضع آلبانیایی‌های ساکن یوگسلاوی بود، لکن بسیاری از آنان با این ادعا که ترک هستند به ترکیه مهاجرت کردند. در یوگسلاوی جدید برای نخستین بار به آلبانیایی‌ها به عنوان یک ملیت نگریسته شد و زبان آلبانیایی به صورت یکی از زبانهای رسمی یوگسلاوی درآمد. با این حال، این حقوق به دست آمده، در عمل توسط مقامات و بخصوص الکساندر رانکوویچ که در رأس پلیس امنیتی قرار داشت زیر پا گذاشته می شد. ابراز نارضایتی و مقاومت آلبانیایی‌های کوزوو به بازداشت و وسیع ناسیونالیستها انجامید و بسیاری از روشنفکران به زندان افتادند.

بعد از کنار گذاشته شدن رانکوویچ در سال ۱۹۶۶، صربها دستگاه اعمال قدرت سیاسی و اداری خود را در کوزوو از دست دادند و نارضایتی آلبانیایی‌ها به شکل تظاهرات وسیع اجتماعی در نوامبر سال ۱۹۶۸ مجال بروز یافت. هدف از این تظاهرات، درخواست تضمین حقوق جمهوری برای کوزوو بود.

با تصویب قانون اساسی ۱۹۷۴، کوزوو به عنوان یک استان خودمختار در چارچوب جمهوری صربستان شناخته شد. اما ترکیب جمعیتی آن از یکسو به علت رشد زیاد جمعیت آلبانیایی‌ها و از سوی دیگر به واسطه مهاجرت بیش از سی هزار صرب و مونته‌نگروی از آن سرزمین، برهم خورد. کوزوو گرچه از نظر منابع طبیعی غنی است، اما یکی از عقب مانده ترین مناطق یوگسلاوی سابق به شمار می رفت و با آنکه دانشگاه پرستینا (Pristina) هر سال تعدادی متخصص روانه بازار کار می کرد، شمار بیکاران در این جمهوری فوق العاده زیاد و در حدود ۳۰٪ نیروی کار بود که ۷۰٪ آنان را جوانان زیر ۲۵ سال تشکیل می دادند.

وجود روشنفکران و نارضایتی اجتماعی فراگیر در کوزوو مشکلات سیاسی زیادی برای صربها فراهم آورد و موجب دستگیری و زندانی شدن گروه کثیری از آلبانیایی‌ها در سالهای ۱۹۷۵ و ۱۹۷۶ گردید. روشنفکران دانشگاه پرستینا را به مرکز مبارزات ملی بر ضد صربها مبدل ساختند. در سال ۱۹۷۹ به دنبال پخش اعلامیه‌های ضد دولتی و شعاری روی دیوارها، بسیاری از آلبانیایی‌ها بازداشت و روانه زندان شدند. در سال ۱۹۸۱ ناآرامی‌های ناسیونالیستی شدت یافت؛ در یازدهم ماه مارس دانشجویان دانشگاه پرستینا دست به تظاهرات زدند و نسبت به وضع زندگی خود اعتراض کردند. در همین ماه و اوایل آوریل تظاهرات دیگری در پرستینا و

بخشهایی از کوزوو صورت گرفت و خواست تظاهرکنندگان به رسمیت شناخته شدن کوزوو به عنوان یک جمهوری در چارچوب فدراسیون یوگسلاوی بود. تظاهرات، مسالمت جویانه شروع شده بود ولی در نهایت با دخالت پلیس تعداد زیادی از مردم کشته و زخمی شدند. در پی این وقایع، حالت فوق العاده اعلام شد و نیروهای پلیس امنیتی تقویت و ارتش به کوزوو اعزام گردید. گروه زیادی دستگیر، محاکمه و زندانی شدند که غالباً از آموزگاران یا دانشجویان دانشگاه پرستینا بودند. محاکمات فرمایشی برای دستگیرشدگان تشکیل دادند و افراد را به جرم نوشتن شعار «جمهوری کوزوو» به شش سال زندان محکوم کردند. این وضع باعث روی آوردن برخی از گروههای سیاسی کوزوو به مبارزات خشونت بار شد و موج خشونت جدائی خواهی قومی در این سرزمین بالا گرفت و روابط آلبانیایی‌ها و صربها بیش از پیش برهم خورد. از سال ۱۹۸۱ به بعد، صربها و مونته‌نگروی‌ها در گروههای بزرگ از کوزوو مهاجرت کردند و علت را آزار و حملات آلبانیایی‌ها عنوان نمودند. ارزیابی صحت و سقم این ادعا میسر نیست ولی بسیار محتمل است که آلبانیایی‌ها نارضایتی اجتماعی وسیع ناشی از تضییقات حکومت مرکزی را متوجه صربهای کوزوو کرده باشند. به هر حال، وضع صربهای کوزوو بعد از سال ۱۹۸۵ بیش از پیش مورد توجه مردم صربستان واقع شد و با شکوایهٔ سال ۱۹۸۶ «روشنفکران صربستان» به اوج خود رسید. خیزش ناسیونالیسم صربی از آن پس پیوسته ادامه یافت تا اینکه در سال ۱۹۸۷ نامه‌ای به امضای شصت هزار صرب ساکن کوزوو انتشار یافت که در آن از «نسل کشی» صربها در کوزوو شکایت شده بود.

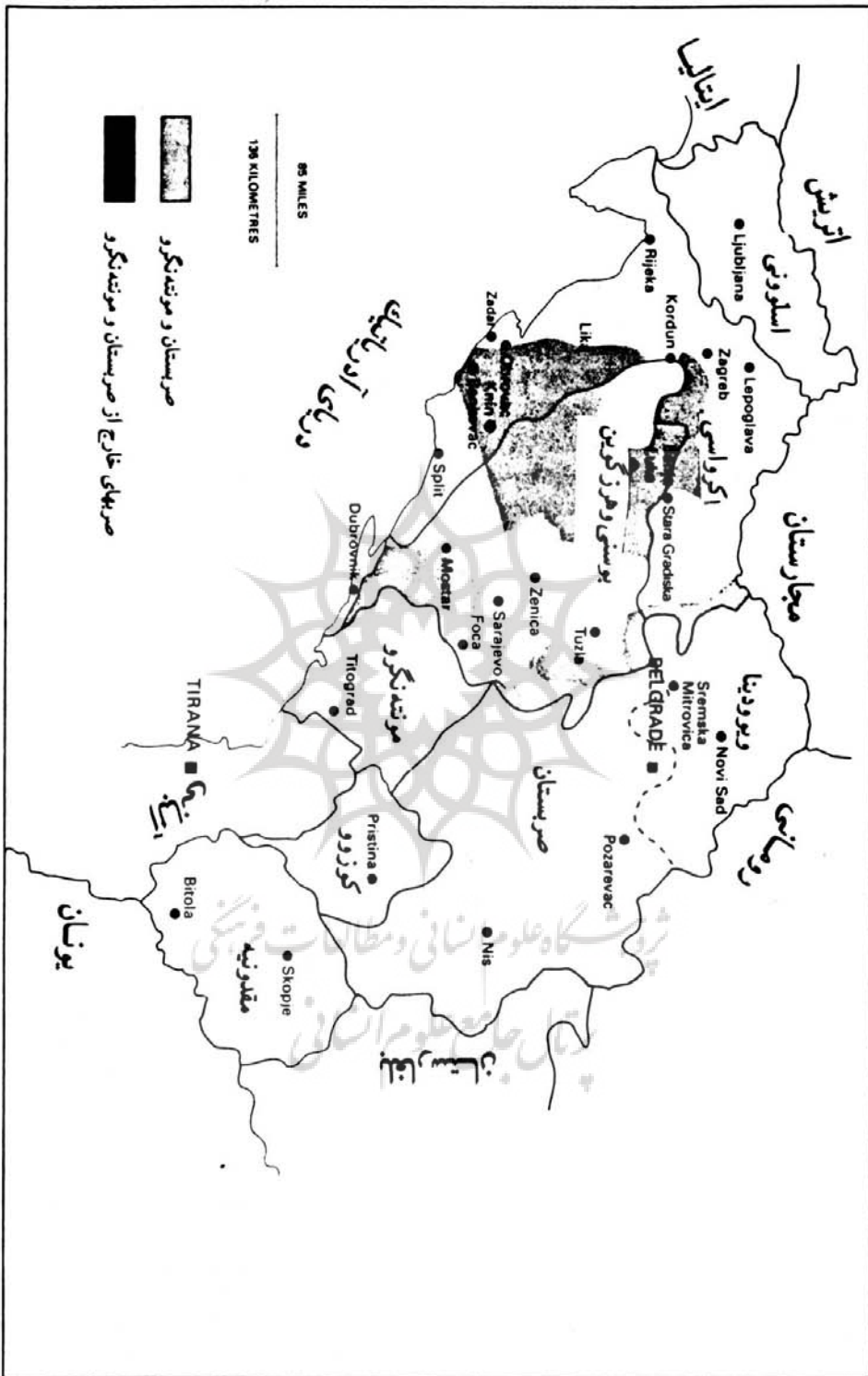
با قبضه شدن قدرت در حزب کمونیست صربستان توسط اسلوبودان میلوشویچ، تغییرات وسیعی در وضع کوزوو و آلبانیایی‌ها پدید آمد و رهبری جدید دست به محدود کردن خودمختاری کوزوو زد و فشارهای بیشتری به آلبانیایی‌ها وارد آورد، فشارهایی که این بار با حمایت همه صربهای صربستان و با تکیه بر ناسیونالیسم و احساسات شوونیستی آنان صورت می گرفت.

در نوامبر ۱۹۸۸، تحت فشار صربستان، رهبر حزب کمونیست کوزوو از عضویت دفتر سیاسی حزب استعفا کرد و این امر منجر به تظاهرات وسیع آلبانیایی‌ها در اعتراض به این رویداد و محدودیت‌های ایجاد شده در راه خودمختاری کوزوو توسط رهبری حزب کمونیست صربستان گردید. در فوریه ۱۹۸۹، ارتش بار دیگر به کوزوو اعزام شد و درگیری‌های بین نیروهای نظامی و مردم رخ داد که طی آن دهها نفر کشته و زخمی و هزاران نفر از کارگران، روزنامه نگاران، استادان، دانش آموزان و اعضای حزب دستگیر و روانه زندان شدند.

موج جدید تظاهرات و درگیریها بین آلبانیایی‌ها و نیروهای پلیس در ۲۳ ژانویه ۱۹۹۰ شدت یافت و تظاهرکنندگان خواستار آزادی زندانیان سیاسی و پایان یافتن حالت فوق العاده شدند. در این تظاهرات نیز تعدادی از مردم به دست نیروهای پلیس به قتل رسیدند. تنش بین آلبانیایی‌ها و صربهای کوزوو با تظاهرات دانشجویان صرب در بلگراد که خواهان دریافت سلاح و عزیمت به کوزوو برای کمک به صربها در مقابله با آلبانیاییها بودند، شدت گرفت. با وخیم تر شدن اوضاع در ماه فوریه، ارتش فدرال به کوزوو اعزام و منع عبور و مرور شبانه برقرار گردید. محافظی هر حزب کمونیست صربستان زمره‌های «پس فرستادن» آلبانیاییهای «خانن» به آلبانی را آغاز کردند و به گروه زیادی از مردم که بسیاری از آنها بیش از چهل سال در کوزوو زندگی کرده بودند، سی روز مهلت داده شد تا آنجا را ترک کنند.

روابط آلبانیایی‌ها و صربهای کوزوو با واقعه‌ای که در ماه مارس اتفاق افتاد و طی آن کودکان آلبانیایی مدارس به گونه‌ای مرموز مسموم شدند، وخیم تر گردید. آلبانیایی‌ها مقامات صرب را مسئول این رویداد قلمداد کردند و در پاسخ به این اتهام، صربستان کنترل کلیه نیروهای انتظامی را به دست گرفت و اعضای آلبانیایی پلیس را از خدمت برکنار و به جای آنان نیروهای

اقلیت‌ها و دولت‌های در حال کنشگری در منطقه بالکان



صرب را به کوزوو اعزام کرد. بر اثر این کار رئیس پلیس و نخست وزیر و شش وزیر دیگر کوزوو استعفا کردند و به این ترتیب معاون نخست وزیر که یک صرب بود به جای نخست وزیر قبلی گمارده شد. صربستان به تدریج کنترل ابزارهای قدرت را از دست مقامات آلبانیایی گرفت و در اختیار عناصر صرب قرار داد.

تا پیش از پایان سال ۱۹۹۰، تمام اعضای آلبانیایی دولت کوزوو در اعتراض به مداخله صربستان از مقام خود استعفا کرده بودند. در بیستم ماه ژوئن همان سال، ۶۱ نماینده آلبانیایی مجلس کوزوو کوشیدند با قانون اساسی جدید صربستان را که مابقی خودمختاری کوزوو را نیز در معرض نابودی قرار داده بود به مخالفت برخیزند و به جای آن قانونی بگذرانند که کوزوو را مستقل از صربستان اعلام نماید. رئیس مجلس، جرج بوزوویچ، که یک صرب بود مجلس را تعطیل کرد و قول داد ترتیب تشکیل جلسه را در دوم جولای بدهد. وی سپس تشکیل جلسه مجلس را تا پنجم جولای به تعویق انداخت تا با فراندوم قانون اساسی صربستان که در روزهای اول و دوم جولای برگزار می شد برخورد نداشته باشد. طبق دستور او مجلس می بایست تعطیل باشد ولی در دوم جولای اعضای آلبانیایی مجلس که ۱۱۱ کرسی از ۱۸۳ کرسی را در اختیار داشتند، بیرون ساختمان مجلس تشکیل جلسه دادند و خودمختاری کوزوو را اعلام کردند. مقامات صرب با انحلال مجلس و دولت کوزوو در برابر این رویداد واکنش نشان دادند.

در هفتم سپتامبر، دو سوم نمایندگان مجلس کوزوو مخفیانه در محلی به نام کاجانیک (Kacanik) گرد آمدند و این بار کوزوو را یک جمهوری اعلام نمودند. در این جلسه یک قانون اساسی برای جمهوری کوزوو به تصویب رسید که در آن آمده بود: جمهوری کوزوو حکومت دموکراتیک مردم آلبانیایی و ملیت های دیگری است که تبعه آن به شمار می روند. این اقلیت های ملی شامل صربها، مسلمانان، مونتنگرونی ها، کرواتها، ترکها، بلغاریها و دیگر افراد ساکن کوزوو می باشد.

مقامات صرب این عمل را به سرعت محکوم کردند، از آن به عنوان یک اقدام «تبهکارانه» نام بردند و در مورد شرکت کنندگان در این اجلاس اعلام جرم نمودند. بسیاری از نمایندگان مزبور، کوزوو و صربستان را به قصد جمهوری های دیگر که در آنها در معرض خطر محاکمه قرار نداشتند، ترک گفتند.

در نتیجه این درگیریهای سیاسی، وسایل ارتباط جمعی آلبانیایی زبان تحت فشار قرار گرفتند و سپس به کلی تعطیل شدند. همچنین، برنامه هایی که از رادیو و تلویزیون به زبان آلبانیایی پخش می شد متوقف گردید.

در سپتامبر همین سال، قانون اساسی جدید صربستان مورد تصویب قرار گرفت و در نتیجه خودمختاری کوزوو عملاً خاتمه یافت.

حوادثی که در پی فروپاشی یوگسلاوی سابق رخ داد، موقتاً بر وقایع کوزوو سایه افکند. برافروخته شدن جنگ خارج از صربستان و رشد ناسیونالیسم صربی که در اثر درگیر شدن صربها در جنگ به حدنهائی خود رسید، موجب گردیده که درگیری های داخلی فروکش کند و بر آن سرپوش گذاشته شود. ولی مسئله کوزوو همچنان حل نشده باقی مانده است.

### مقدونیه

مقدونیه سرزمینی است به وسعت ۶۷۰۰۰ کیلومتر مربع که بین بلغارستان، یونان و یوگسلاوی سابق تقسیم شده است. این سرزمین که از شمال با کوزوو و صربستان، از شرق با بلغارستان، از غرب با آلبانی و از جنوب با یونان هم مرز است، از نخستین نقاط شبه جزیره بالکان بود که توسط امپراتوری عثمانی اشغال و یکی از آخرین سرزمین هائی بود که طی جنگهای بالکان در سالهای ۱۹۱۲-۱۳ آزاد شد. جمعیت سرزمینی که جمهوری سوسیالیستی مقدونیه (در چارچوب یوگسلاوی سابق) نامیده

می شد، طبق سرشماری سال ۱۹۸۱، حدود دو میلیون نفر برآورد شده بود که تقریباً یک میلیون و شصت هزار نفر آن مقدونیه ای، چهارصد هزار نفر آلبانیایی، چهل و پنج هزار نفر صرب و چهل هزار مسلمان بودند و بقیه را کولیها و ترکها و دیگر گروههای قومی تشکیل می دادند.

ناسیونالیسم صربی قرنهایست که در مقدونیه عمل می کند و این فعالیت به آن جهت بیشتر از هر جای دیگر در این جمهوری جریان داشته که صربها همواره می کوشیده اند مقدونیه ای ها را صربهای جنوبی و مقدونیه را صربستان جنوبی بنامند.

این امر از اواخر قرن نوزدهم همزمان با تضعیف بلغارستان، در قالب ایجاد مدارس صربی در مقدونیه دنبال شده است. یونانی ها نیز به نوبه خود از همان زمان سعی کرده اند با ایجاد مدارس یونانی نفوذ خود را در مقدونیه حفظ کنند. در آن زمان صربها در پی سیاست صربی کردن مقدونیه، اختیار کلیسای مقدونیه را به دست گرفتند و کاربرد زبان صربی را در مدارس و مجامع اجباری ساختند تا به این ترتیب مقدونیه را بلغارزدایی کنند.

در خلال جنگ جهانی دوم، بلغارستان که با آلمان نازی متحد شده بود بیشتر بخشهای مقدونیه را به اشغال خود درآورد و با این که هیتلر به بلغارستان اجازه نداد سرزمین هایی را که از یوگسلاوی و یونان به دست آورده بود به خاک خود ضمیمه سازد، دولت بلغارستان در این نقاط به گونه ای رفتار می کرد که گویی به بلغارستان تعلق دارد. این نحوه برخورد موجب شد که بسیاری از صربها به صربستان مهاجرت نمایند.

با تغییر موضع بلغارستان در خلال جنگ و اشغال آن و نیرو گرفتن جنبش مقاومت کمونیستی به رهبری تیتو، مقدونیه پس از جنگ بار دیگر جزئی از یوگسلاوی شد. برخورد کمونیستها با مسئله مقدونیه، متغیر بود. کمینترن (جنبش جهانی کمونیستی) نخست در پی ایجاد مقدونیه واحد به عنوان کشوری مستقل بود؛ سپس در خلال جنگ جهانی دوم، پارتیزانها به رهبری تیتو جمهوری مقدونیه را در چارچوب یوگسلاوی فدرالی جدید جای دادند که به آن چون پلی میان یوگسلاوی و بلغارستان نگریسته می شد و با همکاری دو دولت کمونیست بلغارستان و یوگسلاوی احتمال داشت که راه برای تشکیل مقدونیه یکپارچه هموار شود. در این سالها یونان درگیر جنگ داخلی بین نیروهای کمونیست و غیر کمونیست بر سر قدرت سیاسی بود و موافقت با عدم موافقت آن کشور نمی توانست عامل مهمی در این روند باشد، ولی با جدا شدن کمونیسم اروپایی به رهبری تیتو و کمونیسم استالینی که بلغارستان در آن مسیر قرار داشت، همکاری دو کشور بر سر مقدونیه نیز پایان یافت.

در زمان تیتو برخورد کمونیستها با مسایل ملیت های غیر صرب در چارچوب فدراسیون یوگسلاوی نسبتاً معتدل و تا اندازه ای از زاویه رعایت حقوق ملی و فرهنگی آنها بود. در همین راستا، کلیسای ارتدوکس مقدونیه از کنترل کلیسای ارتدوکس صربستان خارج گردید و زبان مقدونیه ای به رسمیت شناخته شد. این طرز برخورد از یکسو، و جدایی یوگسلاوی و بلغارستان که در اردوگاه شوروی قرار داشت از سوی دیگر، روحیه ای ملی در میان مقدونیه ای ها پدید آورد و موجب جدایی فرهنگی و فکری آنان از بلغارها گردید. زندگی کردن در چارچوب فدراسیون یا کنفدراسیون یوگسلاوی نیز برای مقدونیه ای ها جذابیت بیشتری داشت.

با تغییراتی که در سالهای دهه هشتاد در اوضاع سیاسی کشورهای اروپای شرقی و یوگسلاوی پدید آمد، وضع مقدونیه نیز دگرگون شد و اتحادیه کمونیستهای مقدونیه که قدرت را در دست داشت، در این جمهوری سیستم چند حزبی اعلام نمود. همزمان با رشد ناسیونالیسم صربی و بیم و هراسی که از پیامدهای این پدیده در دیگر جمهوریهای یوگسلاوی احساس می شد، در مقدونیه نیز ناسیونالیسم رواج یافت و مردم شمارهایی در دفاع از مقدونیه متحد سر دادند و حرکت هائی سیاسی که جنبه ملی داشت صورت گرفت. مردم مقدونیه از آن بیمناک بودند که ادعاهای صربستان در مورد سرزمین آنها،

حدود بیست درصد جمعیت آن از مجارها هستند. صربهای ویودینا اکثریت جمعیت (حدود ۵۹ درصد) و بقیه را کرواتها، اسکوآکها، رومانیایی‌ها و اوکراینی‌ها تشکیل می‌دهند. در این منطقه پنج زبان رسمی وجود دارد. مجارها حدود ۲۰۰ مدرسه ابتدایی، یک روزنامه و یک ایستگاه رادیویی که به زبان مجاری برنامه پخش می‌کند تأسیس کرده‌اند.

وضع ویودینا در یوگسلاوی سابق از نظر شیوه اداره مانند کوزوو بوده است. مجارهای ساکن ویودینا از دیرباز ناراضیاتی قومی و ملی خود را ابراز می‌کردند ولی این ناراضیاتی پس از خیزش جدید ناسیونالیسم صربی شکل آشکارتری به خود گرفته است. تا پیش از سال ۱۹۸۸، ویودینا به عنوان پل ارتباطی میان یوگسلاوی سابق و همسایگان شمالی اش عمل می‌کرد ولی در این سال صربها برای اعمال نفوذ هرچه بیشتر بر این استان، رهبری حزب را در ویودینا کنار گذاشتند و با پایمال کردن حق خودمختاری آن منطقه (مانند کوزوو) باعث بروز ناآرامی و وسیع اجتماعی شدند.

در سال ۱۹۹۰، مهمترین حزب سیاسی مجارهای ویودینا به نام جامعه دمکراتیک مجارهای ویودینا تأسیس گردید و هدف عمده آن تأمین مشارکت مجارها در سیاست و نظام اداری و قضایی در شرایط برابر با صربها و همچنین احقاق حقوق فرهنگی مجارها و کسب خودمختاری فرهنگی برای ویودینا بود، اقدامی که قطعاً در پاسخ به قانون اساسی جدید صربها که اساساً خودمختاری ویودینا را نقض می‌کرد، صورت گرفته بود.

مسائل قومی میان صربها از یک سو و مجارها و دیگر اقلیت‌های قومی ساکن ویودینا از سوی دیگر، با بالا گرفتن ناسیونالیسم صربی بیشتر و بیشتر شد و با فروپاشی یوگسلاوی، صربها دست بازتری در تجاوز به حقوق ملی و فرهنگی اقلیت‌های این سرزمین پیدا کردند. پس از این فروپاشی و به دنبال درگیری‌ها و جنگ‌هایی که بین صربستان و دیگر جمهوری‌ها بروز کرد حکومت صربستان دست به تعطیل نشریاتی که با مواضع صربها موافقت نداشتند زد و کنترل برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی ویودینا را به دست گرفت. جامعه دمکراتیک مجارهای ویودینا، استبداد صربها را خطر عمده تشخیص داد و موضوع تشکیل حکومت محلی خودمختار برای اداره امور فرهنگی در مناطقی از ویودینا را که مجارها در اکثریت هستند مطرح نمود. این سازمان همچنین درخواست کرد رفراندومی در زمینه اعطای خودمختاری به ویودینا برگزار شود، اما نه تنها هیچ یک از این درخواستها با پاسخ مثبت صربها روبرو نشد بلکه سیاست تمرکزگرایی حکومت میلوشویچ را شدت بخشید؛ زیرا به زعم صربها، اعطای هرگونه حقوق خودمختاری به این سرزمین گامی در جهت جدایی آن از صربستان خواهد بود لازم به ذکر است که دیگر گروه‌های قومی ویودینا نیز کاملاً از خودمختاری این سرزمین دفاع می‌کنند و در این خصوص با مجارها هم عقیده‌اند.

جنگ صربستان با مردم بوسنی هرزگوین نیز بر وضع جمعیتی ویودینا اثر گذاشته است. مجارهای ویودینا تمایلی به جنگیدن برای صربها ندارند و از بیم آنان یا از سر انتقامجویی، به تدریج از این منطقه کوچ کرده‌اند و صرب‌هایی که از گرواسی و بوسنی هرزگوین فراری شده و به صربستان پناه آورده‌اند جای آنان را گرفته‌اند. استقرار این صربها که تعدادشان به چندین هزار نفر می‌رسد، موجب ناامنی هرچه بیشتر ویودینا برای اقلیت‌های قومی این سرزمین گردیده و احتمال وقوع درگیری‌ها را افزایش داده است. دولت صربستان سیاست صرب نشین کردن این منطقه را عامل دامن می‌زند تا از یک سو خطر بالقوه اقلیت‌های قومی منطقه را در آینده کاهش دهد و از سوی دیگر بار مشکلات ناشی از پناهندگان صرب را از دوش خود بردارد. به این ترتیب، منطقه با کمترین خطرپذیری و به صورت تدریجی از اقلیت‌های دیگر پاکسازی می‌شود و «عناصر غیر صرب» یا «خارجی‌ها» مانند اسکوآکها، کرواتها، مجارها و مسلمانان، صربستان را ترک می‌کنند.

بار دیگر مطرح شود که البته هراسی بجا بود و روند تحولات نشان داد که چنین چیزی صحت داشته است. در سال ۱۹۹۱، یکی از رهبران سیاسی صربستان در مصاحبه‌ای موضوع تشکیل ائتلافی از کشورهای ارتدوکس بالکان، شامل صربستان، بلغارستان و یونان را مطرح ساخت تا در برابر باصطلاح خطر گسترش اسلام مقاومت کنند و طی آن اعلام نمود که مقدونیه باید جزئی از صربستان به شمار آید.

پس از فروپاشی فدراسیون یوگسلاوی، مقدونیه نیز همراه اسلوونی و کرواسی اعلام استقلال کرد ولی بر اثر توتوی یونان، جامعه اروپا از شناسایی استقلال مقدونیه سرباز زد و مقدونیه که به علت فشار اقتصادی از جنوب (یونان) و قرار داشتن صربستان در معرض محاصره اقتصادی از شمال دارای اوضاع اقتصادی وخیمی شده است، بیش از هر زمان دیگر به کمک احتیاج دارد، کمکی که تاکنون جامعه اروپا و دیگر کشورهای مهم در عرصه سیاست بین‌المللی از آن دریغ کرده‌اند. عدم شناسایی بین‌المللی استقلال مقدونیه، از سویی باعث شده است که مقدونیه برای رها شدن از تنگنا به بلغارستان و ترکیه رو آورد و از سوی دیگر خطر حمله صربستان به این جمهوری را افزایش داده است. مقدونیه که انتظار می‌رفت بعد از اسلوونی خوش اقبال‌ترین جمهوری یوگسلاوی سابق باشد، اکنون در بیم و هراس از جنگ احتمالی با صربستان به سر می‌برد.

### سانچاک

سانچاک سرزمینی است بین صربستان و مونته‌نگرو که شمار زیادی از جمعیت آن را اسلاوهای مسلمان تشکیل می‌دهند. رشد ناسیونالیسم صربی در این منطقه نیز تأثیر خطرناک خود را بر جای نهاده و روابط مسلمانان را با صربها و مونته‌نگرویی‌ها وخیم‌تر کرده است. به همین علت، مسلمانان سانچاک برای مصون ماندن از فشار فزاینده صربها، برای اعاده حقوق خود دست به مبارزات سیاسی زده‌اند.

در اکتبر سال ۱۹۹۱ مسلمانان سانچاک برخلاف خواست مقامات مرکزی، مسئله خودمختاری سانچاک را به رفراندوم گذاشتند. نتایج حاصله حاکی از آن بود که ۹۸/۹۲ درصد از مردم این منطقه به نفع خودمختاری رأی داده‌اند. در اول دسامبر ۱۹۹۱، شورای ملی مسلمانان سانچاک تشکیل یک دولت مخفی را اعلام کرد و خواستار جدایی از فدراسیون جدید یوگسلاوی شد.

در سپتامبر ۱۹۹۲، گروه‌های عمده سیاسی سانچاک ضمن اعلام خودداری از شرکت در انتخابات دولتی، از برگزاری انتخاباتی برای شورای ملی مسلمانان و برپا کردن تشکیلاتی شبیه کوزوو با شرکت مقامات مسلمان برای اداره امور خبر دادند.

درخواست‌های سیاسی مسلمانان نه تنها کوچکترین اثری بر مقامات صرب نداشت بلکه با شروع درگیری صربها و مسلمانان بوسنی و هرزگوین، مسلمانان سانچاک تحت شدیدترین فشارهای روحی و فیزیکی قرار گرفتند و صربها برای انتقام گرفتن از مسلمانان، دست به انفجارهای وسیعی در اماکن و دارایی‌های مسلمانان این منطقه زدند؛ بطوری که تنها در چند ناحیه سانچاک بیش از صد انفجار در خانه‌ها و املاک مسلمانان رخ داده و در سایه وحشتی که نظامیان صرب که برای جنگ با بوسنیایی‌ها در این منطقه به سر می‌برند، به وجود آورده‌اند، دهها هزار نفر از مسلمانان مجبور به ترک محل سکونت خود شده‌اند. مشکل سانچاک نیز به صورت مسئله‌ای حل نشده باقی مانده و در انتظار تحولات آینده به سر می‌برد.

### ویودینا

ویودینا سرزمینی در شمال صربستان است که با مجارستان، رومانی، کرواسی و در قسمت کوچکی با بوسنی هرزگوین هم مرز است. غالب مجارهای ساکن یوگسلاوی سابق در این منطقه زندگی می‌کنند، به طوری که

## نتیجه گیری

بالا گرفتن ناسیونالیسم صربی که به نظر می‌رسد برافکار و تمایلات سیاسی قوم صرب سایه افکنده، در چند سال اخیر فجاج بسیار برای خود صربها و دیگر اقوام اسلاو که زمانی در چارچوب فدراسیون یوگسلاوی با هم متحد بودند، به بار آورده است. پاسخ گفتن به این پرسش که چرا ناسیونالیسم افراطی در این مقطع تاریخی و به چنین شکل حاد و فراگیری بروز کرده است، محتاج تحقیقی مفصل و همه‌جانبه است تا روانشناسی توده‌ای این قوم بررسی و دلایل این روند آشکار گردد. ولی شاید به کوتاهی بتوان به نکاتی اشاره کرد.

نخست این که صربها در طول چند قرن اخیر، خود را قومی ممتاز و برتر در میان دیگر اقوام اسلاو دانسته‌اند که روحیه جنگجویی و قهرمان‌پروری شان در منطقه بی‌نظیر بوده است. وجود افسانه‌های صربی در ستایش از این روحیه و قهرمانان صرب نیز این باور را تأیید کرده و صربها همواره با تکیه بر این پیشینه، ناسیونالیسم را زنده نگهداشته‌اند.

از سوی دیگر، صربها معتقدند که بارهای اقوام اسلاو منطقه بالکان از سلطه مهاجمان، در طول تاریخ بر دوش آنها قرار داشته و صربها بوده‌اند که همواره بر ضد تهاجم بیگانگان جنگیده‌اند و یوغ آنان را به گردن نپذیرفته‌اند. از این روست که صربها همواره دیگر اقوام اسلاو را به زعم آنان تسلیم بیگانگان شده‌اند به دیده حقارت می‌نگرند. در خلال جنگ جهانی دوم نیز صربها نخستین قوم اسلاو بودند که ایدئولوژی مارکسیستی را پذیرفتند، جنبش مقاومت ملی (پارتیزانها) را تشکیل دادند، و با دادن تلفات بسیار موفق شدند سرزمین‌های یوگسلاوی را آزاد کنند و حکومت سوسیالیستی را در آنجا مستقر سازند؛ در حالی که برخی از دیگر اقوام اسلاو تا لحظات آخر در جبهه هیتلر باقی مانده بودند. این واقعیت‌های تاریخی شاید توجیهی برای برتر شمردن قوم صرب بر دیگر اقوام اسلاو (از نظر خود صربها) به شمار رود. در دوران حکومت تیتو، صربها معتقد بودند با این که بیشترین زحمت را برای کشور یوگسلاوی می‌کشند، کمترین بهره را می‌برند و از این رو تیتو در طول دوران حکومت خود از طرف ناسیونالیست‌های صرب تحت فشار قرار داشت تا امتیازات بیشتری به صربها داده شود.

وقایعی که از اواخر دهه ۱۹۸۰ در کشورهای کمونیستی یا اردوگاه سوسیالیسم اتفاق افتاد و نهایتاً منجر به فروپاشی کمونیسم شد، در طرز تفکر و نگرش سیاسی قوم صرب به عنوان اولین قوم اسلاوی که در این مسیر قدم نهاده بود، آثار مخربی برجا گذاشت و صربها خود را با یک خلا معنوی و ایدئولوژیک روبرو می‌دیدند که برای فائق شدن بر آن هیچ تفکر سیاسی جز ناسیونالیسم صربی در اختیار نداشتند؛ نگرشی که انرژی مورد نیاز موتور تجاوزگری و جنگ افروزی صربها را تأمین می‌کرد، برتری قومی آنها را شکل می‌داد و احساس بازنده بودن در تحولات سیاسی مربوط به فروپاشی یوگسلاوی را می‌زدود.

از سوی دیگر، زندگی کردن در کشوری که صربها قدرت عمده سیاسی آن را در اختیار داشتند هر روز بیشتر برای اهالی دیگر جمهوری‌های یوگسلاوی دشوار و غیر قابل تحمل می‌شد و دیگر دلیلی برای ماندن در این اتحاد نمی‌دیدند. نخست اسلوونی و کرواسی که غربی‌ترین جمهوری‌های یوگسلاوی بودند اعلام استقلال کردند و صربها با اعزام نیروهای ارتش فدرال به این جمهوری‌ها بر طبل جنگ کوبیدند و نسبت به آن واکنش نشان دادند.

در اسلوونی جمعیت قابل ملاحظه‌ای وجود نداشت که از ارتش فدرال و آمل صربها دفاع کند، لذا صربها ناچار شدند از این جمهوری چشم‌پوشند؛ ولی در کرواسی وضع متفاوت بود. کرواسی دارای جمعیت قابل ملاحظه‌ای از صربها بود که همچون حکومت بلگراد معتقد بودند مرزهای صربستان تا جایی است که صربها در آنجا زندگی می‌کنند و به این ترتیب با اعلام استقلال کرواسی که آنان را به صورت یک اقلیت قومی درمی‌آورد شدیداً مخالف بودند.

این بار جنگ شدیدتری در گرفت و طرفها به قتل و کشتار یکدیگر پرداختند. آتش‌بس تنها زمانی با مداخله جامعه اروپا و سازمان ملل متحد میسر شد که هم صربها و هم کرواتها متقاعد شدند هیچیک به عنوان طرف پیروز از جنگ بیرون نخواهند آمد و به این ترتیب با تعیین مجدد مرزها درگیری‌ها را متوقف ساختند. کرواتها با توقف جنگ موافق بودند چون به استقلال خود دست می‌یافتند و صربها روی خوش نشان دادند زیرا می‌خواستند برای جنگ دشوار بعدی نیروهای خود را نگهدارند.

پس از اسلوونی و کرواسی، نوبت بوسنی هرزگوین بود که اعلام استقلال کند و این اقدام پاسخی جز غرش توپها و آتشبارهای صربها که از بزرگترین قدرت نظامی منطقه برخوردار بودند، نداشت. در این جمهوری، مسلمانان، صربها و کرواتها برای به دست آوردن سهم خود با یکدیگر جنگیدند؛ صربها بیشترین زمین‌ها را به دست آوردند و بیشترین کشتارها را ترتیب دادند. کرواتها، البته نه همانند صربها، زمینهای خود را تصاحب کردند و فقط مسلمانان بودند که از دو طرف مورد تهاجم قرار گرفتند و کشته شدند.

جامعه بین‌المللی از یک سو تجاوز صربها به بوسنی را محکوم کرده و خواستار پایان گرفتن حملات آنان شده و از سوی دیگر با تحریم تسلیحاتی طرفین که ضامن برتری صربهاست، به آنان چراغ سبز نشان می‌دهد. جامعه اقتصادی اروپا، سازمان ملل متحد و ایالات متحده آمریکا هیچ یک نفی در مسئله بوسنی نداشتند و این فرصت خوبی برای صربها بود تا با تکیه بر ناسیونالیسم صربی جنگی نابرابر را با شدت تمام پیش بزنند و به نسل‌کشی مسلمانان بوسنی ادامه دهند.

جنگی که اکنون در بوسنی هرزگوین جریان دارد و پس از جنگ جهانی دوم عمده‌ترین و طولانی‌ترین جنگ اروپا به شمار می‌رود، برای ناسیونالیسم صربی واجد اهمیت حیاتی است و صربها می‌خواهند به هر قیمت در آن پیروز شوند؛ چنانچه صربها از این جنگ پیروز بیرون آیند، مهار کردن نارضایتی‌های قومی در دیگر مناطق صربستان و فائق شدن بر مشکلات داخلی کار ساده‌ای خواهد بود. در آن صورت صربها اطمینان خواهند یافت که مسئله آلبانیایی‌های کوزوو، مسلمانان سانجاک و اقلیت مجار در ویوودینا را به سادگی حل خواهند کرد؛ همچنین خواهند توانست به عنوان دولتی قدرتمند و پیروز، اهداف خود را در مورد مقدونیه دنبال کنند. چرا که برای صربها حمله به کشوری که مجامع جهانی و کشورهای دیگر استقلالش را به رسمیت نشناخته‌اند کار دشواری نخواهد بود و مقدونیه مانند میوه‌ای رسیده در دامن صربستان خواهد افتاد. ولی چنانچه جنگ در بوسنی سرنویشت دیگری پیدا کند، صربها باید خود را برای درگیری‌های داخلی بیشتر که ناشی از نخوت و خودخواهی قومی آنان و نادیده گرفتن حقوق سایر ملیت‌هاست، آماده سازند.

امکان درگیری‌های خشونت‌بار قومی در سرزمینی که سایه جدایی عمیق فرهنگی قرن‌هاست بر سر اقوام ساکن آن سایه افکنده، همچنان موجود است و مسئله ملیت‌ها هر لحظه می‌تواند چون آتش پنهان زیر خاکستر سر برآورد، آتشی که شعله‌های آن تا آینده‌ای نامعلوم هستی مردمان این بخش از جهان را مورد تهدید قرار خواهد داد.

## □□ منابع و مآخذ:

- 1) The Balkans, Hugh Poulton, Minority Rights Publications - London, 1993.
- 2) History of the Balkans, Barbara Jelavich, Cambridge University Press, 1989.
- 3) The World Affairs Companion, Gerald Segal, Simon & Schuster, Sydney, 1993.
- 4) Historical Continuity of the question of Kosovo, Gazmend Zajmi.
- 5) بررسی تاریخی علل جنگ کنونی در بوسنی و هرزگوین - مینا جعفری - دفتر مطالعات بین‌المللی وزارت ارشاد اسلامی.